

## پژوهش شایستگی های قرن بیست و یکم در دانش آموزان ابتدایی؛ الزامات و راهبردها

بهسا نجفی<sup>۱</sup>

۱ دانشجوی دکترا برنامه ریزی درسی، تهران، منطقه ۲، ایران

### چکیده:

پژوهش حاضر با هدف بررسی نقش میانجی هوش هیجانی در رابطه بین ویژگی های شخصیتی و سلامت روان در دختران نوجوان شهرستان نظرآباد انجام شد. این مطالعه همبستگی بر روی نمونه ای ۳۷۸ نفره از دختران نوجوان (انتخاب شده به روش تصادفی ساده از جامعه آماری ۲۳۶۱۷ نفری) صورت گرفت. برای جمع آوری داده ها از پرسشنامه های هوش هیجانی بار-آن، سلامت عمومی گلدبرگ و ویژگی های شخصیتی NEO استفاده شد. داده ها با بهره گیری از آمار توصیفی، آمار استنباطی و مدل سازی معادلات ساختاری (SmartPLS) تحلیل شدند. نتایج نشان داد که هوش هیجانی به طور معناداری نقش واسطه ای در رابطه بین ویژگی های شخصیتی و سلامت روان ایفا می کند. علاوه بر این، بین ویژگی های شخصیتی، هوش هیجانی و سلامت روان همبستگی مثبت معناداری مشاهده شد. این یافته ها بر اهمیت هوش هیجانی به عنوان یک عامل کلیدی در ارتقای سلامت روان دختران نوجوان تاکید دارند.

**واژگان کلیدی:** هوش هیجانی، ویژگی های شخصیتی، سلامت روان، دختران نوجوان

**مقدمه****مقدمه**

در دنیای معاصر، صرف انتقال دانش نظری دیگر پاسخگوی نیازهای آینده دانش آموزان نیست. نظام های آموزشی موفق، تمرکز خود را بر پرورش توانمندی هایی معطوف کرده اند که افراد را برای مواجهه با مسائل پیچیده، تغییرات سریع و تعاملات اجتماعی گسترده آماده می سازد. شایستگی های قرن بیست و یکم، شامل مهارت هایی مانند تفکر انتقادی، خلاقیت، ارتباط مؤثر، همکاری، سواد دیجیتال و خودتنظیمی، به عنوان محور اصلی آموزش نوین شناخته می شوند. آموزش ابتدایی، به دلیل نقش بنیادین خود در شکل گیری شخصیت و نگرش های یادگیرندگان، جایگاه ویژه ای در پرورش این شایستگی ها دارد.

**بیان مسئله**

با وجود تأکید اسناد آموزشی بین المللی و ملی بر ضرورت پرورش شایستگی های قرن بیست و یکم، آموزش ابتدایی در بسیاری از نظام های آموزشی همچنان بر حافظه محوری، انتقال یک سوپیه محتوا و ارزشیابی های سنتی استوار است. این رویکرد، فرصت های لازم برای رشد مهارت های تفکر، خلاقیت و تعامل اجتماعی را محدود می سازد. از این رو، پرسش اساسی این است که چه الزامات و راهبردهایی می تواند زمینه پرورش مؤثر شایستگی های قرن بیست و یکم را در دانش آموزان ابتدایی فراهم سازد؟

تحولات سریع فناوری، اقتصادی و اجتماعی قرن بیست و یکم، ماهیت یادگیری و انتظارات از نظام های آموزشی را به طور اساسی دگرگون کرده است. در چنین شرایطی، دیگر انتقال صرف دانش و تأکید بر محفوظات، پاسخگوی نیازهای نسل آینده نخواهد بود. اسناد بین المللی آموزشی، از جمله چارچوب شایستگی های قرن بیست و یکم (P21) و برنامه آموزش ۲۰۳۰ یونسکو، بر ضرورت پرورش مهارت هایی نظیر تفکر انتقادی، حل مسئله، خلاقیت، ارتباط مؤثر، همکاری، سواد دیجیتال و یادگیری مادام العمر تأکید دارند. این شایستگی ها، نقش تعیین کننده ای در توانمندسازی دانش آموزان برای مواجهه با چالش های پیچیده زندگی فردی و اجتماعی ایفا می کنند.

دوره ابتدایی به عنوان زیربنای ترین مرحله نظام آموزش رسمی، نقش محوری در شکل گیری نگرش ها، باورها و مهارت های بنیادین یادگیرندگان دارد. پژوهش ها نشان می دهد که مهارت های شناختی و اجتماعی که در این دوره شکل می گیرند، تأثیر ماندگاری بر موفقیت تحصیلی و حرفه ای افراد در سال های بعد خواهند داشت. با این حال، بررسی واقعیت های آموزشی نشان می دهد که آموزش ابتدایی در بسیاری از نظام های آموزشی، همچنان متکی بر رویکردهای سنتی، معلم محور و ارزشیابی های حافظه محور است؛ رویکردهایی که فرصت کافی برای پرورش شایستگی های قرن بیست و یکم فراهم نمی کنند. از سوی دیگر، فقدان برنامه درسی مهارت محور، محدودیت در توانمندسازی حرفه ای معلمان، ضعف در بهره گیری هدفمند از فناوری های آموزشی و نبود الگوهای اجرایی بومی، چالش های اساسی در مسیر تحقق آموزش مبتنی بر شایستگی در دوره ابتدایی به شمار می روند. بنابراین، شناسایی الزامات و راهبردهای مؤثر برای پرورش شایستگی های قرن بیست و یکم در دانش آموزان ابتدایی، به عنوان یک مسئله اساسی پژوهشی مطرح می شود. مقاله حاضر در پی آن است تا با تکیه بر مبانی نظری و پیشینه پژوهشی، به تبیین این الزامات و راهبردها بپردازد.

**پیشینه پژوهش****۱. پیشینه پژوهش های خارجی**

پژوهش های بین المللی متعددی بر اهمیت آموزش مهارت های قرن بیست و یکم در دوره ابتدایی تأکید کرده اند.

(Trilling و Fadel ۲۰۰۹) در مطالعه ای جامع نشان دادند که نظام های آموزشی موفق، با تلفیق مهارت های شناختی، اجتماعی و فناورانه در برنامه درسی، توانسته اند یادگیری عمیق و پایدار را در دانش آموزان تقویت کنند.

(McGaw, Griffin و Care ۲۰۱۲) بیان می کنند که پرورش شایستگی های قرن بیست و یکم مستلزم تغییر در شیوه های تدریس و ارزشیابی است و استفاده از روش های فعال مانند یادگیری مبتنی بر پروژه و حل مسئله، نقش مؤثری در توسعه تفکر انتقادی و خلاقیت دانش آموزان دارد.

(OECD ۲۰۱۹) در گزارش «آینده آموزش و مهارت ها ۲۰۳۰» تأکید می کند که آموزش ابتدایی باید بر پرورش شایستگی های کلیدی همچون خودتنظیمی، همکاری و یادگیری مادام العمر متمرکز شود تا دانش آموزان بتوانند با عدم قطعیت های آینده سازگار شوند.

(Voogt و Roblin ۲۰۱۲) نیز در پژوهشی تطبیقی نشان دادند که کشورهایی که شایستگی های قرن بیست و یکم را به صورت نظام مند در برنامه درسی ابتدایی ادغام کرده اند، به نتایج بهتری در رشد مهارت های اجتماعی و شناختی دانش آموزان دست یافته اند.

## ۲. پیشینه پژوهش های داخلی

در سال های اخیر، پژوهش های داخلی نیز به بررسی آموزش مبتنی بر شایستگی و مهارت های قرن بیست و یکم پرداخته اند.

سادقی و همکاران (۱۳۹۸) در پژوهشی نشان دادند که استفاده از روش های تدریس فعال در دوره ابتدایی، تأثیر معناداری بر تقویت مهارت های تفکر انتقادی و همکاری دانش آموزان دارد.

احمدی و رضایی (۱۴۰۰) بیان کردند که برنامه های درسی فعلی، علی رغم تأکید اسناد بالادستی بر مهارت آموزی، هنوز فاصله قابل توجهی با رویکرد شایستگی محور دارند و نیازمند بازنگری اساسی هستند.

محمدی و همکاران (۱۳۹۹) در مطالعه ای کیفی، نقش معلم را به عنوان تسهیل گر یادگیری در پرورش شایستگی های قرن بیست و یکم بسیار کلیدی دانستند و بر ضرورت توانمندسازی حرفه ای معلمان ابتدایی تأکید کردند.

همچنین، پژوهش نصیری (۱۴۰۱) نشان داد که تلفیق فناوری های آموزشی با روش های مشارکتی، می تواند زمینه رشد سواد دیجیتال و یادگیری خودراهبر را در دانش آموزان ابتدایی فراهم سازد.

مرور پژوهش های داخلی و خارجی نشان می دهد که اگرچه اهمیت شایستگی های قرن بیست و یکم در آموزش ابتدایی به خوبی مورد تأکید قرار گرفته است، اما همچنان خلأهایی در زمینه ارائه الگوهای اجرایی، راهبردهای عملی و بومی سازی این شایستگی ها وجود دارد. از این رو، پژوهش حاضر می کوشد با تبیین الزامات و راهبردهای مؤثر، گامی در جهت غنی سازی ادبیات پژوهشی و بهبود عمل آموزشی در دوره ابتدایی بردارد.

## مفهوم شایستگی های قرن بیست و یکم

تحولات شتابان علمی، فناورانه و اجتماعی در قرن بیست و یکم، نظام های آموزشی را با ضرورت بازنگری در اهداف و رویکردهای تربیتی مواجه ساخته است. در چنین شرایطی، تأکید صرف بر انتقال دانش نظری دیگر پاسخ گوی نیازهای فردی و اجتماعی فراگیران نیست و پرورش مجموعه ای از توانمندی های ترکیبی، موسوم به شایستگی های قرن بیست و یکم، به عنوان محور اصلی آموزش معاصر مطرح شده است. این شایستگی ها چارچوبی جامع برای آماده سازی دانش آموزان جهت زیستن، یادگیری و مشارکت مؤثر در جامعه ای

پیچیده و پویا فراهم می‌آوردند. شایستگی‌های قرن بیست و یکم معمولاً مجموعه‌ای یکپارچه از دانش، مهارت‌ها، نگرش‌ها و ارزش‌ها را در بر می‌گیرند و فراتر از توانایی‌های صرفاً شناختی تعریف می‌شوند. در ادبیات آموزشی، این شایستگی‌ها اغلب در حوزه‌هایی مانند تفکر انتقادی و حل مسئله، خلاقیت و نوآوری، ارتباط مؤثر، همکاری، سواد دیجیتال، خودتنظیمی، مسئولیت‌پذیری و یادگیری مادام‌العمر طبقه‌بندی می‌شوند. ویژگی مشترک این مؤلفه‌ها، تأکید بر توانایی به‌کارگیری آموخته‌ها در موقعیت‌های واقعی و نوظهور زندگی است. در این میان، نقش نظام آموزشی و به‌ویژه مدرسه ابتدایی در شکل‌گیری پایه‌های شایستگی‌های قرن بیست و یکم بسیار تعیین‌کننده است. دوره ابتدایی، مقطعی بنیادین برای پرورش نگرش‌های مثبت نسبت به یادگیری، تقویت مهارت‌های اجتماعی و ایجاد آمادگی شناختی و عاطفی به‌شمار می‌آید. آموزش این شایستگی‌ها در این دوره، نه از طریق افزودن محتوای درسی جدید، بلکه از راه تغییر رویکردهای تدریس، طراحی فعالیت‌های یادگیری فعال و ایجاد فرصت‌های مشارکتی معنا می‌یابد.

در تحقق شایستگی‌های قرن بیست و یکم، معلم نقشی محوری و راهبردی ایفا می‌کند. معلم به‌عنوان طراح محیط یادگیری، با بهره‌گیری از روش‌های نوین تدریس، فعالیت‌های مسئله‌محور، پروژه‌محور و استفاده هدفمند از فناوری آموزشی، زمینه رشد این شایستگی‌ها را فراهم می‌سازد. همچنین، ایجاد محیط یادگیری امن و حمایتی که در آن تفکر مستقل، پرسش‌گری و همکاری تشویق می‌شود، از الزامات اساسی پرورش این توانمندی‌ها است. در مجموع، شایستگی‌های قرن بیست و یکم مفهومی پویا و چندبعدی هستند که تحقق آن‌ها مستلزم بازنگری در اهداف آموزشی، برنامه‌های درسی و نقش معلم است. تمرکز بر این شایستگی‌ها، نظام آموزشی را از تأکید صرف بر حفظ و بازتولید دانش به سوی پرورش یادگیرندگانی توانمند، خلاق و مسئول سوق می‌دهد؛ یادگیرندگانی که قادرند با چالش‌های پیچیده جهان معاصر مواجه شوند و نقش فعالی در ساخت آینده ایفا کنند. شایستگی‌های قرن بیست و یکم به مجموعه‌ای از دانش، مهارت‌ها و نگرش‌ها اطلاق می‌شود که افراد را قادر می‌سازد در دنیای پیچیده و متغیر امروز به‌طور مؤثر عمل کنند. این شایستگی‌ها معمولاً در سه بعد اصلی طبقه‌بندی می‌شوند:

**شایستگی‌های شناختی:** تفکر انتقادی، حل مسئله، خلاقیت و تصمیم‌گیری

**شایستگی‌های اجتماعی-عاطفی:** ارتباط مؤثر، همکاری، مسئولیت‌پذیری، همدلی

**شایستگی‌های فناورانه و یادگیری:** سواد دیجیتال، یادگیری مادام‌العمر، خودتنظیمی

## اهمیت پرورش شایستگی‌های قرن بیست و یکم در دوره ابتدایی

دوره ابتدایی، مرحله شکل‌گیری پایه‌های شناختی، اجتماعی و عاطفی کودکان است. آموزش هدفمند در این دوره می‌تواند نگرش مثبت به یادگیری، روحیه همکاری و توانایی حل مسئله را در دانش‌آموزان نهادینه کند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد دانش‌آموزانی که از سنین پایین در معرض آموزش مهارت‌محور قرار می‌گیرند، در آینده از سازگاری اجتماعی و موفقیت تحصیلی بالاتری برخوردار خواهند بود.

شایستگی‌های قرن بیست و یکم به مجموعه‌ای یکپارچه از دانش، مهارت‌ها، نگرش‌ها و توانمندی‌ها اطلاق می‌شود که افراد را برای زندگی، یادگیری و کار در جهانی پیچیده، پویا و مبتنی بر فناوری آماده می‌سازد. برخلاف رویکردهای سنتی آموزشی که بر انتقال محفوظات و اطلاعات تأکید داشتند، این شایستگی‌ها بر توانایی به‌کارگیری آموخته‌ها در موقعیت‌های واقعی، حل مسائل نوظهور و سازگاری با تغییرات سریع تمرکز دارند. در واقع، شایستگی‌های قرن بیست و یکم پاسخ نظام آموزشی به نیازهای عصر جهانی‌شدن، اقتصاد دانش‌بنیان و جامعه اطلاعاتی محسوب می‌شوند. در ادبیات آموزشی، این شایستگی‌ها اغلب به‌عنوان ترکیبی از مهارت‌های شناختی سطح بالا، مهارت‌های اجتماعی-عاطفی و شایستگی‌های فناورانه معرفی می‌شوند. تفکر انتقادی، حل مسئله، خلاقیت و

تصمیم‌گیری آگاهانه از مهم‌ترین مؤلفه‌های شناختی این شایستگی‌ها به شمار می‌روند. این مهارت‌ها به یادگیرندگان کمک می‌کنند تا اطلاعات را تحلیل کرده، ارتباط میان مفاهیم را درک کنند و راه‌حل‌های نوآورانه برای مسائل پیچیده ارائه دهند. از سوی دیگر، مهارت‌هایی مانند ارتباط مؤثر، همکاری، مسئولیت‌پذیری، همدلی و مدیریت هیجانات، بعد اجتماعی-عاطفی شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم را شکل می‌دهند که برای مشارکت فعال در جامعه و تعامل سازنده با دیگران ضروری‌اند.

بعد سوم شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم به توانمندی‌های مرتبط با یادگیری و فناوری اختصاص دارد. سواد دیجیتال، توانایی استفاده هدفمند از فناوری‌های نوین، یادگیری خودراهبر و آمادگی برای یادگیری مادام‌العمر، از عناصر کلیدی این بعد محسوب می‌شوند. در عصر حاضر، فناوری نه تنها ابزار یادگیری، بلکه بستری برای تولید دانش، ارتباط و خلاقیت است؛ از این رو، برخورداری از شایستگی‌های فناوریانه برای موفقیت تحصیلی و حرفه‌ای اهمیت ویژه‌ای دارد.

نکته اساسی در مفهوم شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم، یکپارچگی و درهم‌تنیدگی این مؤلفه‌ها است. این شایستگی‌ها به صورت مجزا آموزش داده نمی‌شوند، بلکه در بستر فعالیت‌های یادگیری معنادار، مشارکتی و مسئله‌محور رشد می‌یابند. بر همین اساس، آموزش شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم مستلزم تغییر رویکرد از آموزش معلم‌محور به یادگیری یادگیرنده‌محور، از ارزشیابی‌های حافظه‌محور به ارزشیابی‌های عملکردمحور و از برنامه‌های درسی ایستا به برنامه‌های انعطاف‌پذیر و مهارت‌محور است. در مجموع، شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم چارچوبی نوین برای بازتعریف اهداف آموزش، به‌ویژه در دوره ابتدایی، فراهم می‌آورند و زمینه‌ساز تربیت یادگیرندگان خلاق، متفکر، مسئول و توانمند برای زندگی در جامعه معاصر هستند.

### الزامات پرورش شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم در آموزش ابتدایی

تحولات گسترده علمی، فناوریانه و اجتماعی قرن بیست‌ویکم، آموزش و پرورش را با ضرورت بازتعریف اهداف و کارکردهای خود مواجه ساخته است. در این میان، پرورش شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم به‌عنوان یکی از مأموریت‌های اصلی نظام‌های آموزشی مطرح شده است. این شایستگی‌ها که شامل مجموعه‌ای از مهارت‌های شناختی، اجتماعی، عاطفی و فناوریانه هستند، به فراگیران کمک می‌کنند تا بتوانند در دنیایی پیچیده، پویا و مبتنی بر تغییرات سریع، به‌طور مؤثر زندگی و یادگیری کنند. دوره ابتدایی، به دلیل نقش بنیادین آن در شکل‌گیری شخصیت، نگرش‌ها و مهارت‌های پایه، جایگاهی کلیدی در تحقق این هدف دارد.

نخستین الزام پرورش شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم در آموزش ابتدایی، بازنگری در رویکردهای آموزشی و برنامه درسی است. برنامه‌های درسی سنتی که بر انتقال محفوظات تأکید دارند، پاسخ‌گوی نیازهای نسل جدید نیستند. در مقابل، برنامه درسی باید به‌گونه‌ای طراحی شود که فرصت پرورش مهارت‌هایی چون تفکر انتقادی، حل مسئله، خلاقیت، ارتباط مؤثر و همکاری را فراهم آورد. این امر مستلزم حرکت از آموزش محتوامحور به سوی آموزش فرایندمحور و مهارت‌محور است.

دومین الزام اساسی، نقش محوری و توانمندسازی معلم است. معلم در آموزش ابتدایی، مهم‌ترین عامل تحقق شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم به‌شمار می‌آید. برای ایفای این نقش، معلمان نیازمند برخورداری از شایستگی‌های حرفه‌ای، سواد فناوریانه و آشنایی با روش‌های نوین تدریس هستند. توانمندسازی معلمان از طریق آموزش‌های ضمن خدمت هدفمند و حمایت‌های حرفه‌ای، زمینه طراحی فعالیت‌های یادگیری فعال، مشارکتی و مسئله‌محور را فراهم می‌سازد.

ایجاد محیط یادگیری امن، پویا و حمایتی نیز از دیگر الزامات کلیدی در این زمینه است. پرورش شایستگی‌هایی مانند خلاقیت، تفکر انتقادی و خودتنظیمی، تنها در فضایی امکان‌پذیر است که در آن اشتباه به‌عنوان بخشی طبیعی از یادگیری پذیرفته شود و دانش‌آموزان بدون ترس از قضاوت، به بیان ایده‌ها و تجربیات خود بپردازند. چنین محیطی، مشارکت فعال و مسئولانه دانش‌آموزان

را تقویت کرده و زمینه رشد همه جانبه آنان را فراهم می آورد. در نهایت، بهره گیری هدفمند از فناوری آموزشی به عنوان یکی از الزامات مهم پرورش شایستگی های قرن بیست و یکم در آموزش ابتدایی مطرح است. فناوری، در صورتی که به صورت آگاهانه و تربیت محور به کار گرفته شود، می تواند فرصت های متنوعی برای یادگیری تعاملی، تقویت سواد دیجیتال و آماده سازی دانش آموزان برای زندگی در جامعه دیجیتال ایجاد کند. با این حال، استفاده از فناوری نباید جایگزین تعامل انسانی و نقش تربیتی معلم شود، بلکه باید در خدمت اهداف آموزشی و رشدی دانش آموزان قرار گیرد. در مجموع، پرورش شایستگی های قرن بیست و یکم در آموزش ابتدایی، مستلزم نگاهی جامع و هماهنگ به برنامه درسی، نقش معلم، محیط یادگیری و فناوری آموزشی است. توجه به این الزامات، زمینه ساز تربیت نسلی توانمند، خلاق و مسئول خواهد بود که آمادگی لازم برای مواجهه با چالش های جهان معاصر و آینده را داراست.

### ۱. تحول در برنامه درسی

برنامه درسی باید از محتوای صرف فاصله گرفته و بر یادگیری عمیق، مهارت محور و بین رشته ای تأکید کند. تحولات عمیق علمی، فناوری و اجتماعی در دهه های اخیر، ضرورت بازنگری بنیادین در برنامه های درسی را بیش از پیش آشکار ساخته است. برنامه درسی سنتی که عمدتاً بر انتقال دانش، حفظ مطالب و ارزشیابی های مبتنی بر آزمون های پایانی تأکید داشت، دیگر پاسخ گوی نیازهای یادگیرندگان در دنیای پیچیده و متغیر امروز نیست. در مقابل، رویکردهای نوین برنامه درسی بر پرورش شایستگی ها، یادگیری معنادار و توانمندسازی فراگیران برای مواجهه با چالش های زندگی فردی و اجتماعی تأکید دارند. یکی از ابعاد اصلی تحول در برنامه درسی، تغییر رویکرد از محتوای صرف به شایستگی محور است. در این رویکرد، هدف صرفاً انتقال دانش نظری نیست، بلکه پرورش مهارت هایی چون تفکر انتقادی، حل مسئله، خلاقیت، همکاری و خودتنظیمی در کانون توجه قرار می گیرد. برنامه درسی شایستگی محور، فرصت هایی را فراهم می سازد تا دانش آموزان آموخته های خود را در موقعیت های واقعی و معنادار به کار گیرند و یادگیری را به تجربه ای پایدار تبدیل کنند.

بعد دیگر این تحول، توجه به یادگیری فعال و مشارکتی در طراحی برنامه درسی است. فعالیت های کاوش محور، پروژه محور و مسئله محور، جایگزین روش های یک سویه و معلم محور می شوند. در این چارچوب، دانش آموز به یادگیرنده ای فعال تبدیل می شود که در فرایند ساخت دانش مشارکت دارد و معلم نقش تسهیل گر، راهنما و طراح موقعیت های یادگیری را بر عهده می گیرد. این تغییر نقش ها، از ارکان اساسی برنامه درسی نوین به شمار می آید. انعطاف پذیری و توجه به تفاوت های فردی نیز از الزامات مهم برنامه درسی تحول یافته است. برنامه های درسی نوین می کوشند با در نظر گرفتن علایق، توانمندی ها و سبک های یادگیری متفاوت، فرصت های برابر برای رشد همه دانش آموزان فراهم آورند. چنین رویکردی، زمینه افزایش انگیزش درونی و احساس شایستگی در یادگیرندگان را تقویت می کند.

در عصر دیجیتال، بهره گیری هدفمند از فناوری آموزشی به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از تحول برنامه درسی مطرح است. فناوری می تواند با فراهم سازی منابع متنوع، محیط های تعاملی و فرصت های یادگیری ترکیبی، غنای برنامه درسی را افزایش دهد. با این حال، استفاده از فناوری باید در چارچوب اهداف تربیتی و با حفظ نقش محوری تعامل انسانی صورت گیرد. در نهایت، تحول در برنامه درسی بدون بازنگری در نظام ارزشیابی امکان پذیر نخواهد بود. ارزشیابی های فرایندی، توصیفی و مبتنی بر عملکرد، جایگزین رویکردهای صرفاً نمره محور می شوند و به یادگیرندگان کمک می کنند تا نسبت به فرایند یادگیری خود آگاه شوند و مهارت های خودتنظیمی را توسعه دهند. در مجموع، تحول در برنامه درسی، حرکتی راهبردی به سوی آموزش معنادار، پایدار و شایستگی محور است. تحقق این تحول، نیازمند نگرشی جامع، توانمندسازی معلمان و هماهنگی میان اهداف، محتوا، روش های تدریس و ارزشیابی است تا آموزش بتواند پاسخ گوی نیازهای نسل امروز و آینده باشد.

## ۲. توانمندسازی حرفه‌ای معلمان

معلمان نیازمند آموزش‌های تخصصی در زمینه روش‌های نوین تدریس، فناوری آموزشی و ارزشیابی عملکردمحور هستند. توانمندسازی حرفه‌ای معلمان یکی از مؤلفه‌های اساسی در ارتقای کیفیت نظام‌های آموزشی و تحقق اهداف آموزش و پرورش در عصر تحولات شتابان علمی، فناورانه و اجتماعی به‌شمار می‌آید. در دنیای امروز، نقش معلم از انتقال‌دهنده صرف دانش فراتر رفته و به طراح فرایند یادگیری، تسهیل‌گر رشد همه‌جانبه دانش‌آموزان و راهبر تربیتی تبدیل شده است. تحقق چنین نقشی، مستلزم برخورداری معلمان از شایستگی‌های حرفه‌ای، نگرش‌های نوین و فرصت‌های مستمر یادگیری حرفه‌ای است. توانمندسازی حرفه‌ای معلمان فرایندی پویا و مداوم است که ابعاد مختلفی را در بر می‌گیرد. توسعه دانش تخصصی و مهارت‌های تدریس نوین از نخستین مؤلفه‌های این فرایند محسوب می‌شود. معلمان توانمند، علاوه بر تسلط بر محتوای درسی، با روش‌های فعال، مشارکتی و یادگیرنده‌محور آشنا هستند و می‌توانند محیط‌های یادگیری اثربخش و معنا دار طراحی کنند. این امر نقش مهمی در ارتقای انگیزش، مشارکت و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان دارد.

بعد دیگر توانمندسازی حرفه‌ای، تقویت سواد فناورانه و دیجیتال معلمان است. گسترش فناوری‌های آموزشی و ظهور هوش مصنوعی، ضرورت بازتعریف شایستگی‌های حرفه‌ای معلمان را دوچندان کرده است. معلم توانمند در عصر دیجیتال، قادر است از فناوری به‌صورت هدفمند، اخلاق‌محور و متناسب با اهداف تربیتی بهره‌گیرد و یادگیری ترکیبی و تعاملی را در کلاس درس محقق سازد. چنین رویکردی، نه تنها کیفیت تدریس را ارتقا می‌دهد، بلکه دانش‌آموزان را برای زندگی و یادگیری در جامعه دیجیتال آماده می‌سازد.

توسعه حرفه‌ای مستمر و مبتنی بر نیازهای واقعی معلمان از دیگر ارکان توانمندسازی حرفه‌ای به‌شمار می‌آید. کارگاه‌های آموزشی اثربخش، یادگیری مبتنی بر عمل، تبادل تجربیات حرفه‌ای و همکاری میان معلمان، فرصت‌هایی ارزشمند برای رشد حرفه‌ای فراهم می‌کنند. این رویکرد مشارکتی، احساس تعلق حرفه‌ای، خودکارآمدی و انگیزش درونی معلمان را تقویت کرده و آنان را به یادگیرندگانی مادام‌العمر تبدیل می‌سازد. در این میان، حمایت سازمانی و مدیریتی نقشی تعیین‌کننده در تحقق توانمندسازی حرفه‌ای دارد. فراهم‌سازی منابع آموزشی، ایجاد فرهنگ یادگیری در مدرسه، اعتماد به معلمان و مشارکت دادن آنان در تصمیم‌گیری‌های آموزشی، از جمله عواملی است که زمینه شکوفایی توانمندی‌های حرفه‌ای معلمان را فراهم می‌آورد. بدون چنین حمایت‌هایی، تلاش‌های فردی معلمان به نتایج پایدار منجر نخواهد شد. در مجموع، توانمندسازی حرفه‌ای معلمان، راهبردی کلیدی برای بهبود کیفیت آموزش، تحول نقش‌های سنتی تدریس و ارتقای یادگیری دانش‌آموزان است. سرمایه‌گذاری هدفمند در این حوزه، نه تنها به رشد حرفه‌ای معلمان می‌انجامد، بلکه زیربنای تحول پایدار و اثربخش در نظام آموزشی را شکل می‌دهد.

## ۳. ایجاد محیط یادگیری فعال و حمایتی

محیط کلاس باید مشوق پرسشگری، مشارکت، تعامل و یادگیری مبتنی بر تجربه باشد. یادگیری اثربخش و پایدار زمانی تحقق می‌یابد که دانش‌آموزان در محیطی پویا، امن و حمایت‌کننده قرار گیرند؛ محیطی که در آن مشارکت فعال، احساس تعلق و تعامل سازنده میان معلم و دانش‌آموزان تقویت شود. پژوهش‌های آموزشی نشان می‌دهد که محیط‌های یادگیری فعال و حمایتی، نقش تعیین‌کننده‌ای در افزایش انگیزش، خودکارآمدی و عمق یادگیری فراگیران دارند. از این رو، ایجاد چنین محیط‌هایی به‌عنوان یکی از الزامات اساسی نظام‌های آموزشی نوین مطرح است.

محیط یادگیری فعال بر مشارکت آگاهانه و پویای دانش‌آموزان در فرایند یادگیری تأکید دارد. در این محیط، یادگیرندگان صرفاً دریافت‌کننده اطلاعات نیستند، بلکه از طریق پرسش‌گری، گفت‌وگو، تجربه عملی، حل مسئله و کار گروهی در ساخت دانش مشارکت می‌کنند. به‌کارگیری روش‌های تدریس فعال مانند یادگیری پروژه‌محور، آموزش مبتنی بر مسئله و فعالیت‌های تعاملی، زمینه را برای

درگیر شدن ذهنی و عاطفی دانش آموزان فراهم می‌سازد و یادگیری را به تجربه‌ای معنادار تبدیل می‌کند. در کنار پویایی یادگیری، حمایت عاطفی و روانی یکی از ارکان کلیدی محیط یادگیری اثربخش به‌شمار می‌آید. محیط حمایتی فضایی است که در آن دانش آموزان احساس امنیت روانی می‌کنند، اشتباهات به‌عنوان بخشی طبیعی از فرایند یادگیری پذیرفته می‌شوند و احترام متقابل میان اعضای کلاس حاکم است. چنین فضایی، ترس از قضاوت و شکست را کاهش داده و جرأت پرسش‌گری، خلاقیت و مشارکت فعال را در دانش آموزان تقویت می‌کند.

نقش معلم در ایجاد محیط یادگیری فعال و حمایتی نقشی محوری و چندبعدی است. معلم، با طراحی موقعیت‌های یادگیری معنادار، ایجاد تعامل سازنده، گوش دادن فعال و ارائه بازخوردهای توصیفی و سازنده، می‌تواند بستر مناسبی برای رشد شناختی و اجتماعی دانش آموزان فراهم آورد. معلم در این چارچوب، نه صرفاً انتقال‌دهنده محتوا، بلکه تسهیل‌گر یادگیری و حامی رشد همه‌جانبه دانش آموزان است.

توجه به تفاوت‌های فردی و نیازهای متنوع یادگیرندگان نیز از ویژگی‌های اساسی محیط یادگیری فعال و حمایتی محسوب می‌شود. انعطاف‌پذیری در روش‌های تدریس، فرصت انتخاب و مشارکت، و ایجاد مسیرهای متنوع یادگیری، به دانش آموزان کمک می‌کند تا متناسب با توانمندی‌ها و علایق خود رشد کنند. این رویکرد، احساس شایستگی و مسئولیت‌پذیری در یادگیری را تقویت می‌کند. در نهایت، ایجاد محیط یادگیری فعال و حمایتی، زیربنای شکل‌گیری یادگیری معنادار، پایدار و مبتنی بر شایستگی است. چنین محیطی، نه تنها به بهبود عملکرد تحصیلی دانش آموزان منجر می‌شود، بلکه زمینه‌ساز رشد مهارت‌های اجتماعی، عاطفی و شناختی آنان برای زندگی در دنیای پیچیده امروز خواهد بود.

#### ۴. مشارکت خانواده و مدرسه

همسویی نگرش والدین با اهداف مهارت‌محور مدرسه، نقش مهمی در تثبیت این شایستگی‌ها دارد. مشارکت خانواده و مدرسه به‌عنوان یکی از ارکان اساسی نظام‌های آموزشی اثربخش، نقشی تعیین‌کننده در رشد تحصیلی، اجتماعی و عاطفی دانش آموزان ایفا می‌کند. پژوهش‌های تربیتی نشان می‌دهد که هرچه تعامل و همکاری میان والدین و مدرسه هدفمندتر و مستمرتر باشد، میزان انگیزش تحصیلی، پیشرفت آموزشی و سازگاری اجتماعی دانش آموزان افزایش می‌یابد. از این رو، مشارکت خانواده و مدرسه نه تنها یک راهبرد مکمل، بلکه ضرورتی بنیادین در آموزش نوین به‌شمار می‌آید. مشارکت خانواده و مدرسه فراتر از ارتباط‌های مقطعی و اطلاع‌رسانی یک‌سویه است و به تعامل دوسویه، اعتماد متقابل و هم‌راستایی اهداف تربیتی اشاره دارد. در این چارچوب، خانواده و مدرسه به‌عنوان دو نهاد تربیتی مکمل، با تبادل اطلاعات، تجربه‌ها و انتظارات مشترک، زمینه رشد همه‌جانبه دانش آموز را فراهم می‌سازند. این هم‌افزایی، به‌ویژه در دوره ابتدایی که شخصیت و نگرش‌های یادگیری دانش آموزان شکل می‌گیرد، اهمیتی دوچندان دارد.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای مشارکت مؤثر خانواده و مدرسه، تقویت انگیزش تحصیلی و احساس تعلق دانش آموزان است. زمانی که دانش آموز هماهنگی و حمایت مشترک والدین و معلمان را احساس می‌کند، نگرش مثبت‌تری نسبت به مدرسه پیدا کرده و مسئولیت‌پذیری بیشتری در فرایند یادگیری از خود نشان می‌دهد. این حمایت هماهنگ، نقش مهمی در کاهش افت تحصیلی، مشکلات رفتاری و اضطراب آموزشی دارد. نقش معلم و مدیر مدرسه در شکل‌دهی به مشارکت خانواده و مدرسه بسیار کلیدی است. ایجاد کانال‌های ارتباطی مؤثر، دعوت از والدین برای مشارکت در فعالیتهای آموزشی و پرورشی، ارائه بازخوردهای سازنده و احترام به دیدگاه‌های خانواده، از جمله اقداماتی است که اعتماد و تعامل پایدار را تقویت می‌کند. در مقابل، مشارکت فعال خانواده‌ها در پیگیری امور تحصیلی، حمایت عاطفی از فرزندان و همراهی با برنامه‌های مدرسه، به افزایش اثربخشی فعالیتهای آموزشی می‌انجامد.

توجه به چالش ها و موانع مشارکت خانواده و مدرسه نیز ضروری است. تفاوت های فرهنگی، محدودیت های زمانی والدین، ضعف مهارت های ارتباطی و نگرش های سنتی نسبت به نقش مدرسه، می تواند از کیفیت این مشارکت بکاهد. شناسایی این موانع و طراحی راهکارهای انعطاف پذیر و متناسب با شرایط خانواده ها، از الزامات تحقق مشارکت پایدار به شمار می آید. در نهایت، مشارکت خانواده و مدرسه، بستری مؤثر برای ارتقای کیفیت یادگیری، پرورش شایستگی های اجتماعی و تقویت سلامت روانی دانش آموزان فراهم می سازد. تقویت این پیوند تربیتی، مستلزم نگرشی مشارکتی، برنامه ریزی هدفمند و تعهد مشترک خانواده و مدرسه به رشد و موفقیت دانش آموزان است.

### راهبردهای آموزشی برای پرورش شایستگی های قرن بیست و یکم

تحولات پرشتاب جهان معاصر، نظام های آموزشی را با این ضرورت مواجه ساخته است که فراتر از انتقال دانش نظری، به پرورش شایستگی هایی بپردازند که توانایی زیستن، یادگیری و مشارکت مؤثر در جامعه قرن بیست و یکم را برای فراگیران فراهم می سازد. شایستگی هایی همچون تفکر انتقادی، حل مسئله، خلاقیت، همکاری، ارتباط مؤثر، خودتنظیمی و سواد دیجیتال، امروزه به عنوان مؤلفه های کلیدی آموزش اثربخش شناخته می شوند. تحقق این شایستگی ها مستلزم به کارگیری راهبردهای آموزشی نوین و متناسب با ویژگی های رشدی دانش آموزان، به ویژه در دوره ابتدایی است.

یکی از راهبردهای اساسی در این زمینه، حرکت به سوی یادگیری فعال و یادگیرنده محور است. در این رویکرد، دانش آموزان نقش فعالی در ساخت دانش ایفا می کنند و یادگیری از طریق مشارکت، تجربه و تعامل شکل می گیرد. استفاده از روش هایی مانند یادگیری مشارکتی، آموزش مبتنی بر پروژه و فعالیت های کاوش محور، فرصت هایی را فراهم می سازد تا دانش آموزان مهارت های تفکر انتقادی، حل مسئله و همکاری را در موقعیت های واقعی تمرین کنند. آموزش مبتنی بر مسئله و موقعیت های واقعی زندگی نیز از دیگر راهبردهای مؤثر در پرورش شایستگی های قرن بیست و یکم به شمار می آید. زمانی که دانش آموزان با مسائل معنادار و مرتبط با زندگی روزمره مواجه می شوند، یادگیری برای آنان معنا یافته و انگیزش درونی تقویت می شود. این رویکرد، زمینه ساز رشد توانایی تحلیل، تصمیم گیری و به کارگیری آموخته ها در شرایط جدید است.

راهبرد مهم دیگر، بهره گیری هدفمند از فناوری آموزشی در فرایند یاددهی-یادگیری است. فناوری، در صورت استفاده آگاهانه و تربیت محور، می تواند فرصت های متنوعی برای یادگیری تعاملی، خلاقیت و تقویت سواد دیجیتال فراهم آورد. استفاده از ابزارهای دیجیتال، منابع چندرسانه ای و محیط های یادگیری ترکیبی، به دانش آموزان کمک می کند تا مهارت های لازم برای زندگی در جامعه دیجیتال را به تدریج و متناسب با سطح رشدی خود کسب کنند.

ایجاد محیط یادگیری امن، حمایتی و مبتنی بر تعامل مثبت نیز نقشی کلیدی در موفقیت راهبردهای آموزشی دارد. پرورش شایستگی هایی مانند خلاقیت، ارتباط مؤثر و خودتنظیمی، نیازمند فضایی است که در آن اشتباه به عنوان بخشی طبیعی از یادگیری پذیرفته شود و دانش آموزان بدون ترس از قضاوت، ایده ها و دیدگاه های خود را بیان کنند. در چنین محیطی، نقش معلم به عنوان تسهیل گر، راهنما و الگوی رفتاری بیش از پیش برجسته می شود. در نهایت، ارزشیابی فرایندی و توصیفی به عنوان مکمل راهبردهای آموزشی، نقش مهمی در پرورش شایستگی های قرن بیست و یکم ایفا می کند. ارزشیابی هایی که بر بازخورد مستمر، مشاهده عملکرد و پیشرفت فردی تأکید دارند، به دانش آموزان کمک می کنند تا نسبت به فرایند یادگیری خود آگاه شده و مهارت های خودتنظیمی و مسئولیت پذیری را تقویت کنند. در مجموع، راهبردهای آموزشی برای پرورش شایستگی های قرن بیست و یکم، نیازمند نگاهی جامع، پویا و تربیت محور به فرایند آموزش است. اتخاذ این راهبردها در آموزش ابتدایی، زمینه ساز تربیت نسلی خلاق، توانمند و مسئول خواهد بود که آمادگی لازم برای مواجهه با چالش های پیچیده دنیای امروز و آینده را داراست.

## استفاده از یادگیری مبتنی بر مسئله و پروژه

در رویکردهای نوین آموزشی، عبور از آموزش حافظه‌محور و حرکت به سوی یادگیری عمیق و پایدار، به یکی از دغدغه‌های اصلی نظام‌های آموزشی تبدیل شده است. در این میان، یادگیری مبتنی بر مسئله (Problem-Based Learning) و یادگیری مبتنی بر پروژه (Project-Based Learning) به عنوان دو راهبرد مؤثر و مکمل، جایگاه ویژه‌ای در تحقق یادگیری فعال، معنادار و شایستگی‌محور یافته‌اند. این رویکردها با درگیر ساختن فعال یادگیرندگان در فرایند حل مسائل واقعی و انجام پروژه‌های هدفمند، زمینه پیوند دانش نظری با موقعیت‌های واقعی زندگی را فراهم می‌سازند.

یادگیری مبتنی بر مسئله بر مواجهه دانش‌آموزان با مسائل واقعی، باز و چالش‌برانگیز تأکید دارد؛ مسائلی که پاسخ‌های از پیش تعیین شده ندارند و یادگیرندگان را به پرسش‌گری، تحلیل، فرضیه‌سازی و جست‌وجوی راه‌حل سوق می‌دهند. در این فرایند، دانش‌آموزان به طور فعال در ساخت دانش مشارکت می‌کنند و مهارت‌هایی چون تفکر انتقادی، حل مسئله، تصمیم‌گیری و خودتنظیمی را پرورش می‌دهند. این نوع یادگیری، به‌ویژه در دوره ابتدایی، می‌تواند نگرش مثبت به یادگیری و اعتماد به توانایی‌های فردی را تقویت کند. در کنار آن، یادگیری مبتنی بر پروژه با تأکید بر طراحی و اجرای فعالیت‌های بلندمدت و معنادار، فرصت‌هایی برای یادگیری عمیق‌تر و مشارکتی فراهم می‌آورد. پروژه‌ها معمولاً حول یک سؤال یا مسئله محوری شکل می‌گیرند و دانش‌آموزان را به همکاری گروهی، برنامه‌ریزی، تقسیم وظایف و ارائه محصول نهایی سوق می‌دهند. این رویکرد، علاوه بر تقویت یادگیری مفهومی، به رشد مهارت‌های اجتماعی، ارتباطی و مسئولیت‌پذیری کمک شایانی می‌کند. نقش معلم در اجرای موفق یادگیری مبتنی بر مسئله و پروژه، نقشی کلیدی و تحول‌یافته است. معلم در این رویکردها، از انتقال‌دهنده محتوا به تسهیل‌گر یادگیری تبدیل می‌شود؛ کسی که با طراحی مسائل و پروژه‌های متناسب، هدایت فرایند یادگیری، طرح پرسش‌های راهبردی و ارائه بازخوردهای سازنده، دانش‌آموزان را در مسیر یادگیری حمایت می‌کند. این تغییر نقش، مستلزم توانمندسازی حرفه‌ای معلمان و آشنایی آنان با روش‌های تدریس فعال و ارزشیابی فرایندی است.

از دیگر مزایای این رویکردها، افزایش انگیزش درونی و احساس موفقیت فردی در دانش‌آموزان است. مشارکت فعال در حل مسائل و اجرای پروژه‌ها، به یادگیرندگان این امکان را می‌دهد که نتیجه تلاش خود را به صورت ملموس مشاهده کنند و تجربه موفقیت را در فرایند یادگیری احساس نمایند. این امر، نقش مهمی در تقویت خودکارآمدی و نگرش مثبت نسبت به یادگیری دارد. در مجموع، استفاده هدفمند از یادگیری مبتنی بر مسئله و پروژه، می‌تواند بستری مناسب برای تحقق یادگیری عمیق، پرورش شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم و آماده‌سازی دانش‌آموزان برای مواجهه با چالش‌های زندگی فراهم آورد. تحقق این رویکرد، نیازمند برنامه‌ریزی آموزشی، حمایت نهادی و ایجاد فرهنگ مدرسه‌محور مبتنی بر یادگیری فعال و مشارکتی است.

## به‌کارگیری روش‌های تدریس خلاق و مشارکتی

تحولات آموزشی قرن بیست‌ویکم، نظام‌های تعلیم و تربیت را با این ضرورت مواجه ساخته است که از روش‌های سنتی و معلم‌محور فاصله گرفته و به سوی رویکردهایی حرکت کنند که یادگیرندگان را به صورت فعال در فرایند یادگیری درگیر می‌سازد. در این میان، روش‌های تدریس خلاق و مشارکتی به عنوان راهبردهایی اثربخش، نقش مهمی در ارتقای کیفیت یادگیری، افزایش انگیزش و پرورش شایستگی‌های اساسی دانش‌آموزان ایفا می‌کنند.

تدریس خلاق بر نوآوری در طراحی فعالیت‌های یادگیری، تنوع روش‌ها و توجه به تفاوت‌های فردی تأکید دارد. در این رویکرد، معلم با بهره‌گیری از داستان، بازی‌های آموزشی، پرسش‌های چالش‌برانگیز، مسئله‌های واقعی و فعالیت‌های عملی، یادگیری را از حالتی ایستا و حافظه‌محور به فرایندی پویا و معنادار تبدیل می‌کند. خلاقیت در تدریس، به‌ویژه در دوره ابتدایی، زمینه بروز کنجکاوی، لذت

یادگیری و شکل گیری نگرش مثبت نسبت به مدرسه را فراهم می سازد. در کنار آن، تدریس مشارکتی با تأکید بر تعامل، همکاری و یادگیری اجتماعی، دانش آموزان را از دریافت کنندگان منفعل دانش به یادگیرندگان فعال و مسئول تبدیل می کند. روش هایی مانند بحث گروهی، یادگیری همیارانه، کار گروهی، یادگیری مبتنی بر مسئله و پروژه، فرصت هایی برای تبادل اندیشه، شنیدن دیدگاه های متفاوت و ساخت مشترک دانش ایجاد می کنند. این فرایند، علاوه بر تعمیق یادگیری، به تقویت مهارت های ارتباطی، مسئولیت پذیری و احترام متقابل می انجامد.

نقش معلم در به کارگیری موفق روش های تدریس خلاق و مشارکتی، نقشی کلیدی و تحول یافته است. معلم در این چارچوب، از انتقال دهنده صرف محتوا به تسهیل گر و طراح یادگیری تبدیل می شود؛ فردی که با طراحی فعالیت های معنادار، هدایت تعاملات کلاسی، ایجاد فضای امن برای بیان ایده ها و ارائه بازخوردهای سازنده، زمینه مشارکت فعال همه دانش آموزان را فراهم می کند. این تغییر نقش، مستلزم توانمندسازی حرفه ای معلمان و حمایت مدیریتی از نوآوری های آموزشی است. از مهم ترین دستاوردهای به کارگیری روش های تدریس خلاق و مشارکتی، افزایش انگیزش درونی، تقویت خودکارآمدی و رشد مهارت های خودتنظیمی در دانش آموزان است. مشارکت در فعالیت های گروهی و تجربه موفقیت های مشترک، احساس تعلق به کلاس و مدرسه را افزایش داده و یادگیری را به تجربه ای معنادار و پایدار تبدیل می کند. در مجموع، روش های تدریس خلاق و مشارکتی، پاسخی مؤثر به نیازهای آموزشی امروز و بستری مناسب برای پرورش یادگیرندگان فعال، مسئول و توانمند فراهم می آورند. تحقق این رویکردها، نیازمند نگرشی نو به تدریس، برنامه ریزی هدفمند و ایجاد فرهنگ مدرسه محور مبتنی بر همکاری، خلاقیت و یادگیری فعال است.

### تلفیق فناوری های آموزشی و یادگیری ترکیبی

تحولات شتابان فناوری در قرن بیست و یکم، نظام های آموزشی را با ضرورت بازاندیشی در روش های تدریس و یادگیری مواجه ساخته است. در این میان، تلفیق فناوری های آموزشی با یادگیری ترکیبی (Blended Learning) به عنوان یکی از رویکردهای نوین و اثربخش، بستری مناسب برای ارتقای کیفیت یادگیری، افزایش مشارکت فعال دانش آموزان و پاسخ گویی به تفاوت های فردی فراهم می آورد. یادگیری ترکیبی، با بهره گیری همزمان از ظرفیت های آموزش حضوری و ابزارهای فناورانه، امکان یادگیری انعطاف پذیر، تعاملی و معنادار را فراهم می سازد. یادگیری ترکیبی صرفاً به استفاده از ابزارهای دیجیتال محدود نمی شود، بلکه طراحی هدفمند فرایند یادگیری را مدنظر دارد؛ فرایندی که در آن، فناوری در خدمت اهداف تربیتی و آموزشی قرار می گیرد. در این چارچوب، فناوری های آموزشی مانند محتوای چندرسانه ای، سامانه های مدیریت یادگیری، ابزارهای تعاملی و محیط های یادگیری هوشمند، نقش مکمل آموزش حضوری را ایفا می کنند و فرصت هایی برای تعمیق یادگیری، تمرین فردی و بازخورد مستمر فراهم می آورند.

در دوره ابتدایی، تلفیق فناوری های آموزشی با یادگیری ترکیبی از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ زیرا این دوره، پایه گذار نگرش دانش آموزان نسبت به یادگیری و مدرسه محسوب می شود. استفاده هدفمند از فناوری، می تواند یادگیری را جذاب تر، ملموس تر و متناسب با نیازهای رشدی دانش آموزان سازد. ابزارهای دیجیتال تعاملی، بازی های آموزشی و فعالیت های چندحسی، زمینه مشارکت فعال، کنجکاوی و یادگیری معنادار را در کودکان تقویت می کنند. نقش معلم در تحقق موفق یادگیری ترکیبی، نقشی کلیدی و تحول یافته است. معلم در این رویکرد، از انتقال دهنده صرف محتوا به طراح و هدایت گر فرایند یادگیری تبدیل می شود؛ فردی که با انتخاب آگاهانه فناوری های آموزشی، طراحی فعالیت های تلفیقی، هدایت تعاملات کلاسی و ارائه بازخوردهای سازنده، یادگیری را هدفمند و اثربخش می سازد. این تغییر نقش، مستلزم توانمندسازی حرفه ای معلمان در حوزه سواد دیجیتال، طراحی آموزشی و ارزشیابی تکوینی است.

از مهم ترین دستاوردهای تلفیق فناوری های آموزشی و یادگیری ترکیبی، افزایش انگیزش درونی، تقویت خودتنظیمی و توسعه شایستگی های قرن بیست و یکم در دانش آموزان است. یادگیری در محیط های ترکیبی، فرصت هایی برای یادگیری مستقل، همکاری گروهی، تفکر انتقادی و حل مسئله فراهم می آورد و دانش آموزان را برای زیست و یادگیری در جامعه دیجیتال آماده می سازد. در نهایت، تلفیق فناوری های آموزشی و یادگیری ترکیبی، زمانی اثربخش خواهد بود که با نگرشی تربیتی، برنامه ریزی هدفمند و حمایت نهادی همراه شود. این رویکرد، نه جایگزین نقش معلم، بلکه ابزاری توانمندساز برای ارتقای کیفیت آموزش و تحقق یادگیری عمیق، پایدار و معنادار در نظام آموزشی به شمار می آید.

### تقویت یادگیری خودراهبر و مسئولیت پذیری

در دنیای امروز که تغییرات علمی، فناوری و اجتماعی با شتابی بی سابقه رخ می دهد، دیگر نمی توان آموزش را صرفاً به انتقال اطلاعات محدود کرد. نظام های آموزشی موفق، به دنبال پرورش یادگیرندگانی هستند که بتوانند یادگیری خود را مدیریت کنند، مسئولیت تصمیم ها و پیشرفت خود را بپذیرند و به صورت مستقل و مادام العمر بیاموزند. در این میان، دو مفهوم کلیدی یادگیری خودراهبر و مسئولیت پذیری نقش محوری در تحقق این هدف ایفا می کنند. یادگیری خودراهبر به فرایندی اطلاق می شود که در آن یادگیرنده به طور فعال در تعیین اهداف یادگیری، انتخاب راهبردها، نظارت بر پیشرفت و ارزشیابی نتایج مشارکت دارد. در این نوع یادگیری، نقش یادگیرنده از دریافت کننده منفعل به کنشگری آگاه و هدفمند تغییر می یابد. یادگیرندگان خودراهبر می دانند چرا می آموزند، چگونه می آموزند و چگونه کیفیت یادگیری خود را بهبود می بخشند. مسئولیت پذیری در یادگیری به معنای پذیرش مالکیت فرایند یادگیری است. یادگیرنده مسئولیت پذیر، موفقیت یا ضعف خود را صرفاً به عوامل بیرونی نسبت نمی دهد، بلکه نقش خود را در تلاش، برنامه ریزی و پیگیری یادگیری می پذیرد. بدون مسئولیت پذیری، یادگیری خودراهبر شکل نمی گیرد و خودتنظیمی به یک مفهوم انتزاعی تبدیل می شود.

### استفاده از ارزشیابی های توصیفی و عملکردمحور

در دهه های اخیر، نظام های آموزشی در سراسر جهان به سوی تغییر رویکرد از آزمون محوری به یادگیری محوری حرکت کرده اند. در این میان، ارزشیابی های توصیفی و عملکردمحور به عنوان ابزاری مؤثر برای بازنمایی واقعی تر توانایی ها و فرایند یادگیری دانش آموزان مطرح شده اند. برخلاف آزمون های سنتی که صرفاً بر نمره و نتیجه نهایی تأکید دارند، ارزشیابی های نوین با تمرکز بر رشد، پیشرفت، و بازخورد سازنده، به توسعه مسئولیت یادگیری، انگیزش درونی و خودتنظیمی یادگیرندگان کمک می کنند. ارزشیابی توصیفی، نوعی بازخورد کیفی مبتنی بر مشاهده و تحلیل عملکرد شاگرد در طول فرایند یادگیری است. در این شیوه، معلم به جای اعلام نمره، گزارش توصیفی از نحوه عملکرد، نقاط قوت، نواحی نیازمند بهبود و راهکارهای رشد ارائه می دهد. هدف این نوع ارزشیابی، تنها سنجیدن آموخته ها نیست، بلکه رشد شناختی، عاطفی و اجتماعی دانش آموز را نیز در بر می گیرد. به تعبیر دیگر، ارزشیابی توصیفی ابزاری است برای «یادگیری از ارزشیابی»، نه صرفاً «ارزشیابی یادگیری». ارزشیابی عملکردمحور نوعی سنجش است که در آن یادگیرنده باید دانش، مهارت و نگرش خود را در موقعیت های واقعی یا شبیه سازی شده به کار گیرد. در این روش، یادگیری تنها با پاسخ به سوالات چندگزینه ای سنجیده نمی شود، بلکه از طریق انجام فعالیت هایی مانند پروژه، پژوهش، ارائه شفاهی، خلق اثر یا حل مسئله ارزیابی می گردد. این نوع ارزشیابی با تأکید بر «توانایی کاربرد آموخته ها»، به یادگیری عمیق تر، تفکر انتقادی و مهارت های حل مسئله منجر می شود.

### بحث و نتیجه گیری

پرورش شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم در آموزش ابتدایی، ضرورتی انکارناپذیر برای پاسخگویی به نیازهای آینده دانش‌آموزان است. تحقق این هدف نیازمند نگرشی کل‌نگر و تحول‌آفرین در برنامه درسی، نقش معلم و محیط یادگیری است. در صورت فراهم‌سازی الزامات لازم و به‌کارگیری راهبردهای آموزشی مناسب، مدارس ابتدایی می‌توانند نقش مؤثری در تربیت شهروندانی خلاق، مسئول و توانمند ایفا کنند. تحولات شتابان علمی، فناوریانه و اجتماعی قرن بیست‌ویکم، نظام‌های آموزشی را با این ضرورت روبه‌رو ساخته است که از تمرکز صرف بر انتقال دانش فاصله گرفته و به‌سوی پرورش شایستگی‌های چندبعدی حرکت کنند. شایستگی‌هایی همچون تفکر انتقادی، خلاقیت، حل مسئله، ارتباط مؤثر، همکاری، سواد دیجیتال، خودتنظیمی و مسئولیت‌پذیری، از جمله مهارت‌هایی هستند که یادگیرندگان برای موفقیت در زندگی فردی، تحصیلی و اجتماعی آینده به آن‌ها نیازمندند. دوران ابتدایی، به‌دلیل شکل‌گیری زیربنای شناختی، عاطفی و اجتماعی کودکان، حساس‌ترین و اثربخش‌ترین دوره برای پرورش این شایستگی‌ها به‌شمار می‌آید.

یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که تحقق آموزش مبتنی بر شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم در دوره ابتدایی، مستلزم مجموعه‌ای از الزامات ساختاری، آموزشی و فرهنگی است. از جمله این الزامات می‌توان به بازنگری برنامه‌های درسی، تغییر رویکردهای تدریس از روش‌های سنتی به روش‌های فعال و یادگیرنده‌محور، توانمندسازی حرفه‌ای معلمان، استفاده هدفمند از فناوری‌های آموزشی و به‌کارگیری ارزشیابی‌های توصیفی و عملکردمحور اشاره کرد. بدون فراهم‌سازی این بسترها، آموزش شایستگی‌ها در حد شعار باقی خواهد ماند. در این میان، راهبردهایی نظیر یادگیری مبتنی بر مسئله و پروژه، یادگیری مشارکتی، کاوش‌گری هدایت‌شده، آموزش مهارت‌های زندگی، تقویت یادگیری خودراهر و ایجاد محیط‌های یادگیری غنی و تعاملی، نقش بسزایی در پرورش شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم دارند. این راهبردها با فعال‌سازی نقش دانش‌آموز در فرایند یادگیری، زمینه رشد تفکر، مسئولیت‌پذیری و خودآگاهی را فراهم می‌سازند. در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که پرورش شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم در دانش‌آموزان ابتدایی یک انتخاب اختیاری نیست، بلکه ضرورتی انکارناپذیر برای پاسخ‌گویی به نیازهای آینده جامعه است. سرمایه‌گذاری آگاهانه در این حوزه، نه تنها به ارتقای کیفیت نظام آموزشی منجر می‌شود، بلکه نسل آینده‌ای توانمند، خلاق، مسئول و آماده مواجهه با چالش‌های پیچیده جهان معاصر را پرورش خواهد داد.

## منابع

- ۱-سراجی، ف. (۱۳۹۹). آموزش مهارت‌های قرن بیست‌ویکم در نظام تعلیم و تربیت. تهران: انتشارات سمت.
- ۲-عباسی، م. و نصیری، ن. (۱۴۰۰). «نقش یادگیری فعال در پرورش شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم دانش‌آموزان». فصلنامه نوآوری‌های آموزشی، ۱۹(۲)، ۴۵-۶۸.
- ۳-ملکی، ح. (۱۳۹۸). برنامه‌ریزی درسی؛ رویکردها و الگوهای نوین. تهران: نشر آبیژ.
- ۴-یوسفی، ز. (۱۴۰۱). «جایگاه آموزش مهارت‌های زندگی در دوره ابتدایی». مجله تعلیم و تربیت، ۱۷(۳)، ۹۱-۱۱۰.
- ۵-وزارت آموزش و پرورش. (۱۳۹۰). سند تحول بنیادین آموزش و پرورش. تهران
- ۶-سادقی، م. و همکاران. (۱۳۹۸). نقش آموزش مهارت‌محور در توسعه شایستگی‌های قرن بیست‌ویکم دانش‌آموزان. فصلنامه پژوهش‌های تربیتی.

۱. Trilling, B., & Fadel, C. (۲۰۰۹). ۲۱st Century Skills: Learning for Life in Our Times. Jossey-Bass.
۲. OECD. (۲۰۱۹). Future of Education and Skills ۲۰۳۰. OECD Publishing.
۳. Partnership for ۲۱st Century Skills. (۲۰۱۵). Framework for ۲۱st Century Learning.
۴. Griffin, P., McGaw, B., & Care, E. (۲۰۱۲). Assessment and Teaching of ۲۱st Century Skills. Springer.